**عيد غدير، برترين عيد امت اسلامي**

**پيامبر بزرگوار اسلام(صلي الله عليه و آله و سلم) فرمودند:**

‹‹روز غدير خم برترين عيدهاي امت من است و آن روزي است كه خداوند تعالي مرا فرمان داد تا برادرم علي بن ابيطالب(عليه السلام) را بزرگ امتم قرار دهم، تا پس از من هدايت يابند و آن روزي است كه خداوند در آن دين را كامل كرد و رحمت را بر امت من تكميل نمود و از اينكه اسلام دين آنها باشد، خشنود شد.›› (بحارالانوار، ج 97، ص 111)

سوال. اگر ماجراى غدير خم از نظر تاريخى واقعيت دارد، چرا پس از ماجراى سقيفه، شركت كنندگان در آن محفل و نيز مردم مدينه، سخنى كه نشانه يادآورى اين ماجرا باشد، بر زبان نياوردند؟

جواب: به نظر مى‏رسد اين پرسش يكى از چالش‏هاى جدّى فرا روى شيعه است؛ زيرا شيعه:

الف. با بهره‏گيرى از منابع معتبر خود و اهل سنت به اثبات اصل ماجراى غدير مى‏پردازد؛ منابعى كه در آن صدها صحابى و تابعى شناخته شده وجود دارد. الغدير فى‏الكتاب و السنة و الادب، ج 1، ص 14-73. او اين حديث را از 110 نفر صحابى و 84 تابعى نقل مى‏كند.

ب. با دليل‏هاى متقن و شواهد مستحكم لغوى، قرآنى، سنتى و تاريخى واژه ولايت موجود در روايت غدير را به معناى سرپرستى و به دست گرفتن امور جامعه مسلمانان مى‏داند، نه دوستى. همان، ص 362 - 370.

ج. اثبات مى‏كند پيامبر اكرم(ص) در اين ماجرا بر اساس دستور خداوند در پى تعيين جانشين بود نه معرفى كانديداى خلافت. همان، ص 370 - 378.

با اين همه در گزارش‏هاى تاريخى - جز چند منبع كه در اعتبار آنها سخن فراوان است مانند كتاب سليم بن قيس و كتاب الاحتجاج نوشته احمد بن على طبرسى.- از واكنش شديد مردم و ياد آورى ماجراى غدير خم كم‏تر سخن به ميان آمده است. با آنكه قطعاً بيش‏تر مردم مدينه در ماجراى غدير حضور داشتند، چرا پس از حدود 70 يا 84 روز ماجراى غدير خم در روز 18 ذى حجه واقع شد و وفات پيامبر اكرم(ص) و ماجراى سقيفه در 28 صفر يا 12 ربيع الاول. از اين ماجرا آن را فراموش كردند؟

**اعتراض مردم‏**

البته احتمال اعتراض عده‏اى از مردم و يادكرد ماجراى غدير به وسيله آن‏ها و مخفى ماندن اين واكنش، به سبب سياست ممنوعيت نقل و تدوين حديث، وجود دارد؛ ولى در عدم گستردگى اين اعتراض‏ها ترديد نيست.

با توجّه به ماجراى غدير و تأكيد پيامبر اكرم(ص) بر تعيين جانشين، انتظار اعتراض گسترده نامعقول نمى‏نمايد. بنابراين، واكنشى چنين محدود چگونه توجيه مى‏شود؟ براى يافتن سرنخ‏هاى تاريخى اين مشكل بايد موقعيت زمانى اين قطعه از تاريخ و نيز سير جريان‏هاى سياسى و اجتماعى از زمان واقعه تا وفات پيامبر اكرم(ص) به دقت بررسى شود. بر اين اساس، پى‏گيرى بحث در محورهاى زير ضرورت دارد: 1. قبل از تشكيل دولت مدينه به دست پيامبر اكرم(ص)، مردم شهرهاى بزرگ حجاز و باديه‏ها تحت نظام قبيله‏اى به سر مى‏بُردند. در اين نظام سرآمد بودن در صفاتى چون سنّ، سخاوت، شجاعت، بردبارى و شرافت معيار گزينش رهبر به شمار مى‏آمد و رهبر قبيله حق نداشت از ميان فرزندان و خويشانش جانشين برگزيند.

2. پيامبر اكرم(ص) نخستين كسى بود كه در اين سرزمين نهادى به نام دولت پديد آورد و ارزش‏هاى فرا قبيله‏اى ارائه داد.

آن حضرت(ص) توانست قبايل مختلف شهرها و باديه‏هاى منطقه را تحت يك نظام واحد متمركز سازد. مردم كه وى را پيامبرى آسمانى مى‏دانستند، تشكيل دولت از سوى او را امرى الهى به شمار آوردند و در برابر آن مقاومتى قابل توجّه نشان ندادند.

3. پيش از فتح مكه اسلام به گونه‏اى روز افزون در ميان مردم شهرها و باديه‏ها گسترش يافت تا جايى كه سال بعد (سال نهم هجرت) عام الوفود (سال هيأت‏ها) نام گرفت، يعنى سالى كه مردم دسته دسته در قالب هيئت‏هاى مختلف نزد پيامبر اكرم(ص) مى‏شتافتند و اسلام خويش را آشكار مى‏ساختند. ناگفته پيدا است، انگيزه همه اين هيأت‏ها معنوى نبود و همه تازه مسلمانان ايمان قلبى نداشتند.

4. يكى از آموزه‏هاى اسلامى كه پذيرش آن براى مردم دشوار مى‏نمود، مسأله تعيين جانشين بود؛ زيرا:

الف. مردم فقط پيامبر(ص) را داراى بُعد الهى مى‏دانستند و حكومت فرا قبيله‏اى‏اش را مى‏پذيرفتند. در نگاه آنان، جانشين پيامبر از چنين ويژگى‏اى برخوردار نبود. براى اطلاع بيشتر ر.ك: جعفريان، رسول، تاريخ تحول دولت و خلافت (از بر آمدن اسلام تا برافتادن سفيانيان)، ص 27 به بعد.

ب. هنوز بسيارى از مردم خود را به اطاعت محض از دستورهاى دنيوى آن حضرت مقيّد نمى‏دانستند؛ چنان كه در مواردى چون صلح حديبيه محمد بن عمر واقدى، المغازى، تحقيق مارسدن جونس، ج 1، ص 606 و 607. در اين كتاب پس از نقل اعتراض عُمر از وى چنين نقل كرده است: «[من عمر] چنان در شك افتادم كه از آغاز اسلام خود تا آن هنگام در چنين شكى فرو نرفته بودم». و تقسيم غنايم حنين ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج 1، ص 631. واكنش اعتراض‏آميز نشان دادند.

ج. بسيارى از مردم اطاعت از فرمان‏هاى دنيوى مربوط به بعد از زندگانى رسول خدا را نمى‏پذيرفتند؛ زيرا هنوز از آموزه‏هاى جاهلى كه به رئيس قبيله اجازه تعيين جانشين نمى‏دهد، دل نبريده بودند؛ و طبيعى بود كه مسأله رياست دولت را از رياست يك قبيله مهم‏تر بدانند. د. هنوز بعضى از قريشيان تازه مسلمان چنان مى‏پنداشتند كه حضرت(ص) در راستاى رقابت قبيله‏اى مسأله نبوت را مطرح كرده است. اين گروه با توجّه به اقبال عمومى مردم به آن حضرت(ص) جرأت مخالفت نداشتند؛ ولى با تعيين جانشين به ويژه از تيره بنى هاشم، لب به اعتراض گشادند و با بهره‏گيرى از پشتوانه فرهنگ قبيله‏اى مردم اعتراض خويش را روشن‏تر بيان كردند.

ه. در زمان جاهليت تنها اشرافى به مجلس مشورتى قريش (دارالندوه) راه مى‏يافتند كه به چهل سالگى رسيده باشند. جعفريان، رسول، تاريخ سياسى اسلام (1)، سيرة رسول خدا(ص)، ص 98. بر اين بنياد، پذيرش جانشين رسول خدا، به ويژه اگر آن فرد داماد پيامبر(ص) بود و كم‏تر از چهل سال حضرت على(ع) در آن هنگام طبق قول مشهور 33 سال داشت. داشت، بسيار دشوارتر مى‏شد.

5. دو نكته ديگر، پذيرش جانشينى امام على(ع) را دشوار مى‏ساخت:

الف. حضرت على(ع) نزد قريشيان، به سبب دلاورى هايش در جنگ‏هايى مانند بدر و اُحُد و به خاك و خون كشيدن بزرگان قريش، چهره منفى داشت. اين پديده سبب شد به تبليغات گسترده روى آورند و چهره على(ع) را نزد همه اعراب زشت جلوه دهند. عمر در اين باره مى‏گويد: «قوم شما (قريش) به شما مانند نگاه گاو به كشنده‏اش مى‏نگرند». (ابن ابى الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 12، ص 9).

ب. مردم قبايل مختلف اين نكته را درك كرده بودند كه با توجّه به لياقت‏ها و استعدادهاى تيره بنى هاشم، اگر مسأله جانشينى در ميان آنها تثبيت شود، هرگز از آن خاندان برون نخواهد آمد.

6. نگاه پيامبر اكرم(ص) به جانشينى حضرت على(ع) الهى و از روابط قبيله‏اى و خويشاوندى بسيار فراتر است؛ زيرا آن حضرت(ص) به حفظ آيين وحى مى‏انديشيد و طبيعى است كه آشناترين فرد به كتاب و سنت و شجاع‏ترين و كوشاترين فرد در راه گسترش اسلام را برگزيند. البته پيامبر اكرم(ص) با وضعيت جامعه آشنا بود. از اين رو، از آغاز رسالت، در موقعيت‏هاى گوناگون، به بهانه‏هاى مختلف و با بيان‏هاى متفاوت ويژگى‏هاى حضرت على(ع) را ياد آور مى‏شد و از جانشينى‏اش سخن به ميان مى‏آورد. آن بزرگ براى اطلاع از اين موارد، ر. ك: محمدى رى شهرى و همكاران، موسوعة الامام على بن ابى طالب فى الكتاب و السنة و التاريخ، ج 2.وار، سرانجام از سوى خداوند مأمور شد در بزرگ‏ترين اجتماع مسلمانان كه برخى شمار آنها را بيش از يكصد هزار تن دانسته‏اند، آشكارا اين مسأله را اعلام كند الغدير، ج 1، ص 214. و دغدغه مخالفت جامعه را ناديده بگيرد. فرازى از آيه 67 سوره «مائده» كه از اين دغدغه پيامبر پرده بر مى‏دارد و به وى ايمنى مى‏بخشد، چنين است: «... واللّه يَعْصمك مِنَ النّاسِ»؛ «خداوند تو را از [شرّ] مردم نگاه مى‏دارد».

در اين عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس» بسيار راهگشا است. خداوند پيامبر(ص) را از چه چيزى حفظ مى‏كرد؟ و اين «ناس» چه كسانى بودند؟

با توجّه به واقعيت خارجى و ايمن نماندن پيامبر(ص) از شرّ زبان مردم و نيز با توجّه به اينكه سرانجام مسأله جانشينى امام على(ع) به سامان نرسيد، بعيد نمى‏نمايد كه مراد از واژه «يعصمك» نگهدارى پيامبر(ص) از هجوم فيزيكى و يكباره مردم باشد؛ چنان كه واژه «ناس» بر مردم عادى دلالت دارد و با توجّه به اكثريت نو مسلمان آن زمان، به حمل اين لفظ بر خلاف ظاهر نيازمند نيستيم.

7. تاريخ درباره بسيارى از حوادثِ مقطع زمانى بين غدير و وفات پيامبراكرم(ص) ساكت مانده است؛ امّا كالبد شكافى دو پديده مهم آن عصر ما را با شدت اهتمام پيامبر اكرم(ص) بر گزينش جانشين و گستره تلاش‏هاى مخالفان آن حضرت آشنا مى‏سازد. اين پديده‏ها عبارت است از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصيت مهم رسول خدا.

1. سپاه اسامه؛ پيامبر اكرم در واپسين روزهاى زندگى‏اش فرمان داد لشكرى عظيم به فرماندهى جوانى نورس به نام اسامة بن زيد سمت دورترين مرزهاى كشور اسلامى (مرزهاى روم) رهسپار شود. واقدى، محمدبن سعد كاتب، طبقات، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، ج 4، ص 54-58. كالبد شكافى دقيق اين جريان نشان مى‏دهد رسول خدا(ص) در راستاى تثبيت جانشينى حضرت على(ع) به چنين اقدامى دست يازيد؛ زيرا:

الف. در آن هنگام و در آستانه وفات پيامبر اكرم(ص) خالى كردن مركز حكومت از نيروهاى نظامى و ارسال آن به دورترين نقاط به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال داشت پس از وفات پيامبر اكرم(ص) بسيارى از نومسلمانان قبايل اطراف سر به شورش بردارند و كيان جامعه اسلامى در معرض تهديد قرار گيرد. آنچه اين تصميم‏گيرى را در نظر پيامبر اكرم(ص) منطقى جلوه مى‏داد، دور ساختن مخالفان جانشينى حضرت على(ع) از مدينه بود.

ب. انتصاب جوانى هجده ساله، همان، ص 55. به مقام فرماندهى لشكر و عدم توجّه به اعتراضات اصحاب جز از كار انداختن مهم‏ترين همان، ص 54 و 56. دستاويز مخالفان جانشينى على(ع) هيچ توجيهى نداشت؛ زيرا اسامة بن زيد كه از جهاتى چون سابقه مسلمانى، شرافت، شجاعت و كاردانى سر آمد اصحاب به شمار نمى‏آمد و از نظر سنى حدود پانزده سال از على(ع) كوچك‏تر بود - با توجّه به آنكه در بسيارى از ويژگى‏ها با حضرت على(ع) قابل مقايسه نمى‏نمود - در مقام فرماندهى سپاهى عظيم و متشكل از بزرگان صحابه مانند ابوبكر، عمر، ابو عبيده جراح، عثمان، طلحه، زبير، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابى وقاص قرار گرفت.

ج. دقّت در تركيب سپاه اسامه نشان مى‏دهد تمام كسانى كه احتمال داشت با جانشينى حضرت على(ع) مخالفت ورزند، ملزم بودند در اين سپاه شركت جويند. مظفر، محمدرضا، السقيفه، ص 81 و 77. و كسانى كه به بهانه بيمارى پيامبر اكرم(ص) از اردوگاه به مدينه باز مى‏گشتند، با جمله تأكيدى «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة» شهرستانى، محمد بن عبدالكريم، الملل و النحل، ج 1، ص 14. روبه رو مى‏شدند. در مقابل، ياران و موافقان جانشينى حضرت على(ع) چون عمار، مقداد و سلمان از حضور در اين سپاه معاف گشتند و ملزم شدند در مدينه به سر برند. السقيفه، ص 81.

2. پيشگيرى از نگارش وصيت؛ اين پديده در واپسين روزهاى حيات پيامبر اكرم(ص) تحقّق يافت. در آن روزها، پيامبراكرم(ص) كه احتمالاً با بالاگرفتن زمزمه‏هاى مخالفت با جانشينى حضرت على(ع) به شدت نگران اوضاع شده بود، دستور داد ابزار نوشتن آماده سازند تا سندى صريح و ماندگار برجاى گذارد و از گمراهى امت جلوگيرى كند. مخالفان كه اين دستور را با نقشه‏هاى چند ماهه خويش ناسازگار مى‏ديدند، به شدت نگران شدند و با هزيان گو خواندن كسى كه جز وحى چيزى بر زبان نمى‏راند، از نگارش اين سند جلوگيرى كردند.

تاريخ در اينجا تنها از يك تن نام مى‏بَرد. عبدالرحمن احمد البكرى، من حياة الخليفة، عمربن الخطاب، ص 101 - 107. امّا آشكار است كه تنها يك نفر - بى آنكه جريانى نيرومند پشتيبانش باشد - نمى‏تواند با رسول خدا(ص) مقابله كند. از اين رو، بعضى از نصوص گوينده اين عبارت را جمع دانسته، از كلمه «قالوا» استفاده كرده‏اند. همان، ص 104.

8. نخستين تشكيل‏دهندگان اين جلسه كه با هدف تعيين خليفه‏اى جز حضرت على(ع) در سقيفه گرد آمدند، انصار به شمار مى‏آمدند. آن هم انصارى كه در همه جا به پيروى محض از پيامبر اكرم(ص) زبانزد بودند و دوستى شان با خاندان آن حضرت(ص) به ويژه حضرت على(ع) بر همگان ثابت شده است.

راستى چرا انصار؟ و چرا با اين عجله، آن هم در حالى كه هنوز بدن پيامبر اكرم(ص) غسل داده نشده است؟ شواهد تاريخى، نشان مى‏دهد انصار هرگز از جانشينى شخصيتى مانند حضرت على(ع) هراسناك نبودند و او را ادامه دهنده راه پيامبر اكرم(ص) مى‏دانستند.

اقدام عجولانه آنها در درك نكته‏اى حياتى ريشه دارد. آنها با تيز بينى دريافته بودند كه شانسى براى به قدرت رسيدن حضرت على(ع) وجود ندارد. مخالفت ياران بزرگ پيامبر اكرم(ص) با راه افتادن سپاه اسامه و نيز مخالفت آنان با نگارش وصيت از سوى پيامبر اكرم(ص) و به احتمال فراوان، حوادث ديگرى كه تاريخ ما را از آن بى خبر گذاشته است، انصار را به اين نتيجه رسانده بود كه مهاجران انديشه به دست گرفتن حكومت در سر مى‏پرورانند و احتمال دارد قريشيانى كه سرانشان در نبرد با نيروهاى انصار حامى پيامبر به قتل رسيدند، با بهره‏گيرى از پيوند نزديك قريش و مهاجران در پى انتقام بر آيند. بنابراين، به سقيفه شتافتند تا طرفداران غصب حق على(ع) را دست كم از به دست گرفتن كامل قدرت باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه‏هاى آتى، سهمى از قدرت به دست آورند.

پس انصار و مردم مدينه همگان حادثه غدير را به ياد داشتند و دلالت آن بر تعيين جانشين را مسلم مى‏دانستند؛ امّا مشاهده تلاش‏هاى كسانى كه در جهت مخالفت علنى با غدير گام بر مى‏داشتند و حركت طرفداران آن واقعه آسمانى را به شديدترين روش ممكن سركوب مى‏كردند، آنها را از هرگونه تلاش در جهت احياى ياد غدير باز مى‏داشت.

بنابراين، طبيعى است كه در اين زمان شاهد اعتراض مردم مؤمن و استدلال آنها به اين حادثه مهم تاريخى نباشيم. آنها، با توجّه به زمينه‏هاى قبلى، تلاش و استدلال خود را آب در هاون كوفتن مى‏ديدند. چنان كه، بر اساس نصوص تاريخى، حضرت على(ع) نيز در آن زمان به اين جريان مهم استدلال نكرد. به نظر مى‏رسد، در آن موقعيت، استدلال گسترده مردم به واقعه غدير پرسش برانگيز است نه عدم استدلال؛ زيرا چنين استدلالى نمايانگر پذيرش يكباره جريان مخالف با فرمان پيامبر(ص) از سوى مردم معتقد به غدير است و با شواهد تاريخى سازگارى ندارد